



درس تفسیر سوره مبارکه قلم جلسه ۵

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ (۱۶) إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ (۱۷) وَ لَا يَسْتَشْنُونَ (۱۸) فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ (۱۹) فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (۲۰) فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ (۲۱) أَنِ اغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَارِمِينَ (۲۲) فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخَفَتُونَ (۲۳) أَن لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ (۲۴) وَ غَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ (۲۵) فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ (۲۶) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (۲۷) قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ لَوْ لَّا تُسَبِّحُونَ (۲۸) قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۹) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ (۳۰) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ (۳۱) عَسَى رَبَّنَا أَن يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ (۳۲) كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۳۳)﴾

سوره مبارکه «قلم» که در مکه نازل شد، ضمن اینکه عناصر محوری آن اصول دین است، دو تا جریان را هم ذکر می‌کند که با تبشیر و انذار قرآن کریم هماهنگ باشد. در بخش‌های قبلی از عظمت خلق پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن به میان آمده است. مستحضرید که اخلاق سهم تعیین‌کننده‌ای در سازندگی فرد و جامعه دارد. اگر انسان راه راست را انتخاب کرد، پاداش او بیرون از جان او نیست که مثلاً به او مکانی بدهند درجه اعتباری بدهند و مانند آن. حشر او با فرشته‌هاست که یک امر تکوینی است.

یک بیان نورانی از حضرت امیر(سلام الله علیه) است در آن نامه‌ای که به عنوان پاسخ دربار اموی نوشت، فرمود وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) ما را از تزکیه و خودستایی نفی کرد، فرمود این کار را نکنید: «تَزَكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ»^۱ و اگر نهی نبی نبود، من بعضی از مفاخر خانوادگی خود را شرح می‌دادم که ما از چه خاندانی هستیم. اما برای اینکه پاسخ تو را بدهم، تو رفتی به من اهانت کنی که مرا با دست بسته بردند سقیفه را امضا کردم، این فخر من است من اگر دستم بسته نبود که سقیفه را امضا نمی‌کردم. علل آن را هم ذکر فرمود. فرمود ما از خاندانی هستیم که اگر از ما کسی شهید بشود می‌شود سید شهدا، مثل حمزه. از ما اگر کسی جانباز بشود مثل برادرم جعفر - این در بعضی از تعبیرات آمده است این گوشه در نهج نیست، این مقدار در نهج هست - که ذات اقدس الهی به او دو بال می‌دهد که می‌شود جعفر طیار. در بخش‌های دیگر ضمن آیه سوره مبارکه «فاطر» که ملائکه دارای بال هستند: ﴿أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مِّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ﴾^۲، آنجا دارد که جعفر با دو بال الهی که دریافت کرد: «يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ»^۳ شده جعفر طیار. اگر در اول سوره «فاطر» دارد که ملائکه دارای بال‌اند، حضرت فرمود: ما از خاندانی هستیم که اگر کسی از ما جانباز بشود، بالش را از خدا به عنوان بال ملائکه دریافت می‌کند و با فرشته‌ها هم پرواز می‌شود. برای همه، این راه هست؛ منتها بعضی بیشتر، بعضی کمتر.

آثار عمل خوب و عمل بد در دنیا یک جزای اعتباری دارد، ولی در قیامت جزای آن تکوینی است. این عمل از جان عامل بیرون نیست. یا انسان را سیاه چهره می‌کند یا سفید چهره بود: ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ﴾^۴، این ننگ هست. یا انسان را به صورت حیوان در می‌آورد، این ننگ هست. اینکه در قرآن دارد اعضا و جوارح شهادت

۱. نهج البلاغة (للصبيح صالح)، نامه ۲۸.

۲. سوره فاطر، آیه ۱.

۳. الأُمَالِي (للصدوق)، النص، ص ۴۶۳.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۰۶.

می‌دهند، به چند نحو شهادت می‌دهند: یک شهادت قولی است که عده‌ای به اعضا می‌گویند: ﴿لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۵، یک شهادت فعلی است که اگر - معاذالله - انسانی به صورت یک گرگ یا کلب درآمد اعضا و جوارح او شهادت عملی و فعلی می‌دهند که او درنده بود. شهادت اختصاصی به شهادت قولی نیست؛ حالا اینکه به صورت حیوان درآمد یا به صورت بوزینه درآمد، اعضای او شهادت می‌دهند که او داشت با دین بازی می‌کرد و کل بدن شهادت می‌دهد که او چه کاره بود. اینها آثار اخلاق است.

غرض این است که پاداش و کیفر در دنیا امر اعتباری است، ممکن است به انسان برسد ممکن است نرسد، اگر هم برسد جدای از جای انسان است. تشویقی می‌کنند جایی را به نام او ذکر می‌کنند، در روزنامه‌ها می‌نویسند اینها عناوین اعتباری است که اساسی ندارد.

پرسش: راه راست را ما از کجا تشخیص بدهم؟

پاسخ: اختلافاتی نیست، اختلافی که هست ﴿مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ﴾ است. هیچ کس در الآن نیست بگوید من راه حق را تشخیص نمی‌دهم. اختلافی که هست فرمود: ﴿مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾؛^۶ بین ما و خدای ما کسی نیست در این کشور که نداند چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است. حالا ممکن است در زوایای کشور افراد دور دستی در منطقه‌های دوردست که دسترسی ندارند چنین کسی پیدا بشود؛ اما برای همه ما ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۷ است، پس اخلاق این نقش را دارد که به هر حال با حیثیت هستی ما همراه است.

۵. سوره فصلت، آیه ۲۱.

۶. سوره آل عمران، آیه ۲۳۵.

۷. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

اما در جریان این دو تا سؤالی که شده مال خیر است یا نه؟ البته مال خیر است رحمت است برکت است؛ اما آن کسی که این مال را دارد گرفتار فخر فروشی بیجاست؛ حقوق الهی را نمی دهد، یک؛ فخر فروشی بیجا دارد، دو؛ لذا برای او می شود وبال، سه؛ ﴿أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ﴾^۸

مطلب بعدی درباره مناصب الهی است مثل نبوت، رسالت، ولایت؛ اینها البته درس و بحثی نیست که کسی - معاذ الله - مثلاً درس بخواند بشود پیغمبر یا امام یا مثلاً به آن درجه برسد. اینها «عهد الله» است که ذات اقدس الهی به ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) فرمود: منصب نبوت، رسالت، امامت، اینها «عهد الله» هستند، کلید آن به دست خداست. انسان به این مقام نمی رسد، این عهد باید برسد و این عهد به هر کسی نمی رسد؛ ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۹ این «عهد» فاعل «ینال» است؛ یعنی عهد من باید برسد، نه اینکه دیگران کسب بکنند. این نظیر اجتهاد یا مقامات علمی نیست که کسی زحمت می کشد به این مقام می رسد. اما نبوت، رسالت، امامت، اینها «عهد الله» هستند. نفرمود: «لا ینالها إلا فلان»؛ فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي﴾، که این عهد مضاف است و فاعل؛ عهد من باید برسد، به همه نمی رسد. لذا فرمود این منصب نبوت، رسالت و امامت کسبی نیست که کسی درس بخواند یا ریاضت بکشد بشود امام.

ولایت هم کسبی است، یعنی انسان می تواند تلاش و کوشش بکند؛ منتها آن مقام عالیه کسبی نیست. لذا زن می تواند به مقام ولایت برسد که باطن همه اینهاست، مثل صدیقه کبری (سلام الله علیها). آنها کارهای اجرایی است کلیدش به دست خداست باید این منصب های اجرایی را بدهد، آن هم فقط به مرد می دهد؛ برای اینکه کارهای

۸. سوره قلم، آیه ۱۴.

۹. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

اجرایی است. اما ولایت که باطن نبوت، رسالت، امامت و همه اینهاست، این کار اجرایی نیست؛ لذا هم به زن می‌رسد مثل مریم و صدیقه طاهره (سلام الله علیهما) هم به مرد می‌رسد.

اما اینکه کجا می‌شود مثلاً به آن مقام راه پیدا کرد یا نه؟ این راه‌های الهی است. غرض این است که اخلاق حرف اول را می‌زند.

پرسش: آن درجاتی که معصومین در قیامت دارند برای ما قابل دسترسی هست؟

پاسخ: آن درجات را آنها در دنیا کسب کردند. بخشی که فضل الهی است: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ﴾^{۱۰} آن دست کسی نیست. اینها سمت‌هایی دارند در برابر آن سمت‌ها وظایفشان را انجام دادند. آن سمت‌ها عهد خداست که به اینها رسیده است و همان قصه علی بن جعفر (رضوان الله علیه)، او پسر امام، برادر امام، عموی امام، او حوزه تدریس داشت و داشت درس می‌گفت، بعد شاگردها دیدند دفعتهً به احترام نوجوانی بلند شد. آن بزرگوار آمد نشست و ایشان با ادب در حضور او نشستند و بعد رفتند. طلبه‌ها و شاگردان گفتند که او چه کسی بود؟ گفت او جواد الائمه بود برادرزاده من بود. گفتند تو با این سوابق سنی، با این محاسن، با این سن؟! گفت: «إِذَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ قَبَضَ عَلَى لِحْيَتِهِ لَمْ يُؤْهَلْ هَذِهِ الشَّيْبَةُ»؛ من پیرمرد را خدا دید، سوابق مرا هم دید، این علی بن جعفر (سلام الله علیه)، روایات فراوانی هم از او نقل شده است. فرمود: وقتی ذات اقدس الهی مرا دید با همه سوابقم، ولی مرا اهل ندید و این نوجوان را به نام جوادالائمه اهلیت امامت دید من باید در برابر او خضوع بکنم.^{۱۱} تا حضرت تشریف داشتند او مؤدبانه در حضور حضرت با اینکه عموی پدرش بود، احترام کرد و به احترام امام جواد حرف نمی‌زد.

﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾، درجات هم به دست ذات اقدس الهی است.

۱۰. سوره مائده، آیه ۵۴؛ سوره حدید، آیه ۲۱؛ سوره جمعه، آیه ۴.

۱۱. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۳۲۲.

غرض این است که اخلاق حرف اول را می‌زند. اخلاق با سرنوشت ما که انسان می‌شویم یا حیوان، حرف اول را می‌زند. به چه صورت در می‌آییم؟ حرف اول را می‌زند. سفیدرو یا سیاه‌رو می‌شویم، حرف اول را می‌زند. اخلاق یک چیز سفارشی نیست، اخلاق جزء کمالات عادی نیست، اخلاق جزء مواهب دنیایی نیست. این سوره مبارکه صدرش به عنوان ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^{۱۲} آمده است.

بعد فرمود: ﴿سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ﴾، این قصه‌ای که بعد از آنکه مکذّب هستند و ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾، چند رذیلت را ذکر کرد: حَلَّاف بودن، مَهِين بودن، هَمَّاز بودن، مَشَاء بودن، مَنَاع للخیر بودن، معتد بودن، اِثیم بودن، عُتْل بودن، زَنیم بودن. بعد فرمود: ﴿سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ﴾؛ ما خرطوم اینها را داغ می‌کنیم. پرسش: این «زَنیم» به چه معناست.

پاسخ: «زَنیم» بله، گفتند «زَنیم» به معنای آلوده نسبی است. ولی به تعبیر سیدنا الاستاد و همچنین مرحوم علامه شعرانی قرآن از این عبارت‌ها خودداری می‌کند؛ «زَنیم»؛ یعنی پست. آن یعنی زنازاده‌ای که اینها معنا می‌کنند، می‌گویند قرآن منزّه از آن است که این نحوه تعبیر را بگوید مثلاً. آن آلودگی‌های اخلاقی، آلودگی‌های مالی و اینها را مثلاً مقدم داشته است، وگرنه «زَنیم» را به معنی زنازاده معنا کردند.

فرمود: ﴿سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرُطُومِ﴾؛ ذات اقدس الهی نفرمود، ما بینی اینها را داغ می‌کنیم؛ فرمود خرطوم اینها را داغ می‌کنیم؛ معلوم می‌شود که اینها به صورت حیوان محشور می‌شوند، چون بعضی‌ها مال فیل و گرگ را، این بینی را می‌گویند خرطوم. درست است که فارسی ما یک لغت شیرین و دامنه‌دار است؛ اما هرگز به بارگاه لغت عرب نمی‌رسد. این بیان نورانی امام باقر (سلام الله علیه) که فرمود: عربی را عربی مبین گفتند؛^{۱۳} برای اینکه قدرت

۱۲. سوره قلم، آیه ۴.

۱۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۳۲.

علمی این فرهنگ این است که تمام زبان‌های دنیا را می‌تواند ترجمه کند؛ اما سایر زبان‌ها قدرت آن را ندارند که عربی را ترجمه کنند. مستحضرید ما اصلاً علمی در فارسی به نام علم لغت نداریم. ما نحو و صرف و اینها داریم، اما ادبیات عرب کجا! یکی از فنون ادبی شانزده‌گانه عرب، فنّ لغت است که عده‌ای درس لغت می‌خوانند. ما در فارسی درس لغت نداریم که مثلاً لغت را درس بخوانیم مثل نحو و صرف. هر وقت کلمه‌ای برای ما مشکل شد به کتاب لغت مراجعه می‌کنیم برای ما حلّ می‌شود؛ برای اینکه ما اصلاً لغت نداریم. به عنوان نمونه ما مثلاً از برنج و گندم و سایر حبوبات و حتی این سبزی‌ها که اینها بذری دارند تخمی دارند، همه را می‌گوییم تخم؛ تخم گندم، تخم جو، تخم برنج، و وقتی می‌خواهیم بنویسیم با یک «تاء و خاء و میم» می‌نویسیم. اما اینها برای بسیاری از اینها اسم دارند؛ اگر جو و گندم باشد می‌گویند بذر با «ذال»؛ نظیر تُرب و این سبزیجات باشد می‌گویند بزر با «زاء أخت الراء». قدم به قدم با اینها فرق دارد. ما یک لیوان را می‌گوییم لیوان؛ آنها اگر خالی باشد یک اسم دارد، پر باشد یک اسم دارد. این طور نیست که هر طور بتوانند حرف بزنند هر طور بتوانند بگویند. لذا فروغ اللغة دارند، اگر مثلاً این لیوان این مقدار پر باشد چه اسمی دارد، دو سومش پر باشد چه اسمی دارد، همه‌اش لبریز باشد «كأس دهاق»^{۱۴} باشد چه اسمی دارد. ما فنی به نام لغت در فارسی نداریم که کسی درس لغت بخواند. اما عربی چرا! عربی لغت دارد؛ لذا گفتند عربی مبین است، قدرت را دارد.

در اینجا نفرمود ما أنوف اینها را، أنف اینها را، بینی اینها را داغ می‌کنیم؛ فرمود خرطوم اینها را داغ می‌کنیم. معلوم می‌شود که به صورت حیوان درمی‌آیند. «وسمه»؛ یعنی داغ کردن. «موسوم»؛ یعنی داغ شده. فرمود ما خرطوم اینها را داغ می‌کنیم، معلوم می‌شود به صورت حیوان درمی‌آیند. ﴿سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ﴾، چرا؟ برای

اینکه آن بیراهه رفتن، آن حَلّاف مهین بودن، آن هَمّاز بودن، آن مَشَاء بنمید بودن، آن ظالم بودن، انسان را درنده می‌کند. هم گرگ خرطوم دارد هم فیل، ﴿سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ﴾.

اخلاق حرف اول را می‌زند. سخن در این نیست که آدم خوبی باش تا بهشت بروی. یا آدم بد نباش برای اینکه نسوزی. طوری انسان محشور می‌شود که کلّ بدن شهادت می‌دهد که او هم راه دیگران را بسته هم بیراهه رفته است؛ این پایان اخلاق است. انسان تا زنده است درباره خودشازی یا خودشوزی کار می‌کند. یا فرشته می‌شود، یا حیوان می‌شود؛ حیوان هم سه قسم بود. این سه بخش قرآن که درباره حیوان است این تشبیه نیست. ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾^{۱۵} تشبیه عادی نیست. یا ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ﴾^{۱۶} تشبیه عادی نیست. یا آن تعبیرات دیگری که فرمود درباره حیوانات، این چنین نیست؛ واقعیتی است که اینها به این صورت محشور می‌شوند. جریان سیدالشهداء (سلام الله علیه) که فرمود: من دیدم کلابی به من حمله می‌کند؛^{۱۷} این تشبیه واقعیتی بود که آنها را به آن صورت دید.

چرا؟ برای اینکه فرمود ما خیلی‌ها را آزمودیم؛ ﴿إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ﴾؛ ما اینها را آزمودیم. در ﴿بَلَوْنَاهُمْ﴾ یک تعبیر بلیه است ابتلاست، یک تعبیر بلاست. «بلاء»؛ یعنی کهنگی. ما هم در تعبیرات فارسی می‌گوییم اگر کسی چندین سال با کسی باشد او را امتحان کرده باشد، می‌گوید من او را کهنه کردم! «بلاء»؛ یعنی کهنگی. من او را کهنه کردم یعنی چندین سال با او بودم و می‌شناسم که اینها چه کاره هستند. مشابه این تعبیر در بعضی از عبارت‌های قرآنی هست؛ هم به معنای آزمون است هم به معنای کهنه کردن است. ﴿تَبَلَّوْا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ﴾^{۱۸} سالیان متمادی با او

۱۵. سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

۱۶. سوره جمعه، آیه ۵.

۱۷. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۵، ص ۳.

۱۸. سوره یونس، آیه ۳۰.

هست. ﴿إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ﴾ در بحث‌های روایی خواهد آمد که اینها در یمن یا غیر یمن بودند گروهی بودند باغدار. این باغدارها دستورات اسلامی را رعایت نمی‌کردند، حقوق فقرا را نمی‌دادند. مستحضرید هم در اسلام این کار دستور داده شد و هم ائمه (علیهم السلام) این کار را عملاً انجام می‌دادند. بعضی از این بزرگوارها که در مدینه باغی با کوشش خودشان تحصیل کرده بودند. هنگامی که این میوه‌ها می‌رسید، بخشی از دیوارها را باز می‌کردند که اگر کسی نیاز دارد از دیوار بالا نرود؛ آنها هم نمی‌رفتند البته. از همین راهی که باز شد بروند میوه را بچینند و بروند. این ادبی که اینها از ائمه (علیهم السلام) آموختند، دو تا کار یاد گرفتند: یکی اینکه فهمیدند مستحب است یا رایج است مثلاً رواست که صاحب باغ مقداری «حق المارة» برای عابران قرار بدهد. یک مقدار خود اینها هم ادب پیدا کردند و بیش از اندازه نمی‌گرفتند؛ ولی کار امام (سلام الله علیه) این بود هر وقت محصول می‌رسید مقداری از این دیوارها را باز می‌گذاشت که عابران بیایند میوه خودشان را بچینند و بروند. این می‌شود تمدن که نیازمند بهره خودش را ببرد و بیش از آن اندازه هم نبرد و گفتند چیدن میوه از درخت در شب مکروه است. کسب شب هم شما روایات باب وسائل^{۱۹} را ملاحظه بفرمایید! حالا یک وقت است شیفت کار است، جامعه نیاز دارد حرفی دیگر است. اما تعبیر به حرمت شده است که اگر کسی شب کار بکند حق چشم را ادا نکند، تعبیر به حرمت شده است در روایت.

سبک اسلامی ما چیست الآن؟ در بهترین شهرهای دینی که همین قم هست، حرم اهل بیت است اینها می‌خوانند تا ساعت ده یازده، بعد می‌آیند مغازه را باز می‌کنند، از آن طرف شب این همه انرژی مصرف می‌کنند آن همه

خلاف شرع در دید و بازدید هست، وظیفه این است که صبح آدم کار بکند تا اول مغرب، شب هم مصرف زیاد ندارد هم آن برخوردهای نامحرمانه نیست؛ اصلاً فضا فضای اسلامی نیست برای ما.

شما روایات اطعمه و اشربه را ملاحظه فرمایید! چیدن میوه را ملاحظه فرمایید! می‌گویند چیدن میوه در شب مکروه است، چرا؟ برای اینکه عابرین روز که می‌آمدند می‌رفتند می‌دیدند که این درخت پر بار است، فردا موقع چیدن چهار تا میوه هم اینها می‌خورند؛ فردا می‌آیند می‌بینند درختان خالی است. این دین می‌تواند جامعه را اداره کند و خود ائمه هم این کار را می‌کردند.

فرمودند اصحاب جنت اینها بر خلاف این دستور عمل کردند، اینها فقرا را راه نمی‌دادند و می‌گفتند موقع چیدن میوه هیچ کس نیاید، آرام آرام برویم که فقرا باخبر نشوند. فرمود ما اینها را مشاء بنمیم و اینها بودند اینها را آزمودیم یا اینها را کهنه کردیم. ﴿كَمَا بَلَّوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ﴾، اصحاب جنة، آن اصحاب باغ یک باغی بود که قصه‌شان را تا این آیه نوزده بیان می‌کنند.

﴿إِذْ أَقْسَمُوا﴾؛ هم سوگند شدند که ﴿لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ﴾، «صارم» یعنی قاطع. صرم بکنند یعنی میوه‌ها را بچینند. وقتی بامداد شد صبح کردند، بروند میوه درخت را بچینند. نه - إن شاء الله - گفتند، یک؛ و نه حقی برای فقرا قرار دادند، دو؛ لذا بدون استثنا تصمیم قطعی گرفتند که همه میوه‌ها را بچینند. شبانه آن قهر الهی طوف زد و همه بساط میوه را سوزاند: ﴿فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ﴾؛ البته بعد از آزمون فراوان، نه ابتدایی. فرمود: ﴿إِنَّا بَلَّوْنَاهُمْ كَمَا بَلَّوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ﴾، بعد از آزمون چندین بار که اینها کارشان این بود، شبانه عذاب آمد یا سرما آمد یا علل و عوامل آمد همه میوه‌ها را از بین برد.

﴿فَأَصْبَحَتْ﴾؛ این جنت یعنی این باغ، ﴿كَالْصَّرِيمِ﴾، این بر وزن «فعلیل» به معنی مفعول است؛ یعنی باغ مثل اینکه همه میوه‌ها را چیدند. کسی نچید، صریم نیست؛ اما ﴿كَالْصَّرِيمِ﴾ است. ﴿فَأَصْبَحَتْ﴾، این باغ ﴿كَالْصَّرِيمِ﴾. آن‌گاه اینها خبر نداشتند، یکدیگر را صدا زدند وقتی که صبح شد که برویم میوه‌ها را بچینیم. ﴿فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ﴾؛ وقتی بامداد شد صبح کردند یکدیگر را صدا زدند که برویم بچینیم. صدا زدند که برویم چه کار بکنیم؟ ﴿أَنْ اِغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ﴾؛ «غدوه» یعنی بامداد، در برابر مساء. گفتند صبح زود برویم میوه‌های باغ را بچینیم، اگر این قصد را دارید باید زودتر حرکت کنید برویم. ﴿أَنْ اِغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ﴾؛ این باغی که شما حرث کردید، کشاورزی کردید، اینجا هم تعبیر به حرث شده است، مثل سوره مبارکه «واقع» که باغدار حارث است نه زارع. ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾^{۲۰} که بحث آن گذشت همین است. فرمود اینها کشاورز نیستند، اینها زارع نیستند، اینها حارث هستند. حرث آن است که کسی آن بذر را از انبار به مزرعه بعد از شیار منتقل کند و زیر خاک بگذارد، همین! این یک کار عادی است، یعنی جمادی را از جایی به جایی می‌برد. اما زرع آن است که این مرده را زنده کند. این حبه مرده را حیات بدهد، یک؛ بخش پایینی آن را ریشه قرار بدهد، دو؛ بخش بالایی آن را خوشه و شاخه قرار بدهد، سه؛ تا میوه بدهد، چهار. فرمود: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾؛ شما کارتان حرث است نه زرع. زارع ما هستیم. زارع آن است که مرده را زنده می‌کند.

اینجا هم تعبیر به حرث شده است؛ شما کارتان این بود که جمادی را از جایی به جایی منتقل کردید و به دل خاک سپردید. ﴿حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ﴾. ﴿فَانْطَلَقُوا﴾؛ اینها هم مرتب بلند شدند به طرف باغ رفتند اما تخافت،

اخفات، خفیانه، به یکدیگر زیر گوشی می‌گفتند مواظب باشید کسی نیاید، فقرا نیایند، غیر از شما کسی حضور نداشته باشند. ﴿أَنْ لَا يَدْخُلَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ﴾: گدا نیاید. ﴿وَعَدُوا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِينَ﴾: غدوه کردند بامداد کردند، در حالی که مقتدر بودند بر طرد بیگانه، یک؛ و تصمیم گرفتند بر چیدن میوه‌ها، دو؛ ﴿فَلَمَّا رَأَوْهَا﴾: نزدیک باغ شدند و باغ را دیدند، دیدند که باغ سوخته است! گفتند ما راه را گم کردیم، اینکه باغ ما نیست، ما راه را گم کردیم، چرا اینجا آمدیم؟ ﴿قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ﴾: ما راه را گم کردیم، اینکه باغ ما نیست. بعد فهمیدند که خیر، این باغ ایشان است. گفتند همین باغ ماست. ﴿بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ﴾: ما از میوه محروم شدیم. این باغ را ذات اقدس الهی سوزاند، ﴿بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ﴾.

﴿قَالَ أَوْسَطُهُمْ﴾: آنکه عاقل‌تر از همه بود گفت: ﴿أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ﴾: نگفتم بیراهه نروید؟ حقوق فقرا را بدهید؟ مال حلال را بگیرید؟ نگفتم اهل تسبیح باشید؟ نگفتم چرا اهل تسبیح و ترکیه نیستید؟ از آن به بعد توبه کردند: ﴿قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾: پروردگارا ما ستم کردیم؛ هم به خودمان، هم به جامعه و فقرا. ﴿فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتْلَاوُمُونَ﴾: یکدیگر را ملامت کردند که تو باعث شدی، او می‌گفت تو باعث شدی! ﴿فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتْلَاوُمُونَ * قَالُوا يَا وَيْلَنَا﴾: حالا توبه کردند و توبه را هم ذات اقدس الهی می‌پذیرد. ﴿إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ﴾: ما اهل طغیان بودیم.

﴿عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنا رَاغِبُونَ﴾: ذات اقدس الهی اگر این را از ما گرفت، امیدواریم تبدیل به احسن بکند، جبران بکند، سال بعد، باغ ما در اثر بارش‌های باران و مناسبت‌های دیگر میوه‌های فراوانی بدهد؛ چون ما به طرف ذات اقدس الهی رغبت کردیم.

خدا می‌فرماید این قصه را ما گفتیم، ما اهل مکه را آزمودیم، چه اینکه اهل آن باغ را آزمودیم که می‌گفتند مال یمن یا جای دیگر بود. صدر قصه این است که این مربوط به هیچ گروهی نیست، یک اصل عام است. ما اهل مکه را آزمودیم؛ مثل اینکه صاحبان باغ یمن را آزمودیم.

در پایان قصه می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ الْعَذَابُ﴾؛ این عذاب الهی است اختصاصی به قوم و قبیله خاص ندارد. اما ﴿وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾؛ این یک عذاب دنیایی بود به هر حال مالی بود که از اینها گرفته شده است؛ اما عذاب آخرت این چنین نیست. ببینید در دنیا یک سرزنش هست. این می‌گوید تو باعث شدی، او می‌گوید تو باعث شدی. اما در قیامت: ﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا﴾^{۲۱} این او را لعنت می‌کند می‌گوید تو باعث شدی، او این را لعنت می‌کند می‌گوید تو باعث شدی! و تمام سروصداها و اینها با لعنت شروع می‌شود و ختم می‌شود، ﴿كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا﴾.

مطلب مهم آن است که این آیه پایانی سوره مبارکه «احزاب» که بحث آن گذشت فرمود: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾^{۲۲} وقتی غالب تفسیر را مراجعه می‌کنید می‌بینید که همه سر به آسمان می‌کنند. این امانت، امانت ولایت است! امانت قرآن است! این امانت آسمان بار امانت نتوان! آنها سرجایش محفوظ است، آنها را که به ما عرضه نمی‌کنند. وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه، می‌فرماید: امانت مثل نماز و روزه همین مال است، همین بیت‌المال است، شما به هر کسی دادی یا اختلاس کرد یا نجومی درآمد! چرا آسمان را نگاه می‌کنید؟ آنکه البته معلوم است که آن ولایت به هر کسی نمی‌رسد. فرمود: این امانتی که در سوره «احزاب» است، همین بیت‌المال است، شما به دست چه کسی دادی که

۲۱. سوره اعراف، آیه ۳۸.

۲۲. سوره احزاب، آیه ۷۲.

ندزدید؟ جامعه را به این صورت دریاورد؟ ما که توقع آن مقام را نداشتیم. ما می‌خواهیم خوب زندگی کنیم، همین! گرانی نباشد، امنیت باشد، معتاد نداشته باشیم، بیکار نداشته باشیم، همین! همین که به آیه رسیدیم، آسمان را نگاه می‌کنیم! این نهج البلاغه یعنی نهج البلاغه این را حتماً ببینید و ببینید که این امانتی که ذات اقدس الهی در قرآن دارد: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا﴾، آن مقامات انبیا و اولیاست؟^{۲۳} آن که به ما نمی‌رسد. ما می‌خواهیم یک زندگی خوبی داشته باشیم. زندگی خوب این است که نه بیراهه برویم نه راه کسی را ببندیم. کسی اهل تحصیل است تحصیل بکند، شغل است شغل، تولید است تولید، کار است کار. نه اعتیاد داشته باشیم، نه طلاق داشته باشیم، نه زندانی داشته باشیم، ما این زندگی را می‌خواهیم. آن وقت همین زمینه پیدا می‌شود برای پیدایش اباذرها و سلمان‌ها و اویس قرن‌ها، در همین‌ها پیدا می‌شود. جامعه‌ای که همه‌اش دعوا و زد و خورد و اعتیاد و زندانی و اینهاست که در بین اینها اباذر پیدا نمی‌شود، اویس قرن پیدا نمی‌شود؛ اینها زمینه است.

فرمود خدای سبحان مردم را با نماز، با روزه، با امانت، به همین آیه استدلال کرد؛ فرمود: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ﴾. آن وقت در این زندگی متمدنانه، مردان الهی برمی‌خیزند. هم بحر العلوم از آن در می‌آید در حوزه‌ها، هم اویس قرن از آن در می‌آید در مساجد، هم راه‌های دیگر که - إن شاء الله - امیدواریم روزی جامعه ما به آن سمت حرکت کند.

«و الحمد لله رب العالمین»

^{۲۳}. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه اول، ص ۴۳.